

اخبار و گزارش های کارگری 22 تیرماه 1402

- بیانیه‌ی انجمن صنفی معلمان کوردستان (مریوان و سروآباد، دیواندره، سقز و زیویه، سنندج و کلاترزان) در حمایت از کمپین 100 هزار امضا برای آزادی معلمان دربند

- دیدار دوستانه جمعی از فعالان صنفی معلمان تهران و البرز با خانم فرزانه ناظران پور

- ما بازنشستگان با حکومت طرف هستیم نه با سازمان تامین اجتماعی!

- حذف دانشجوی، جذب رزمجو

[بیانیه فعالین دانشجویی دانشگاه تهران در واکنش به پذیرش نیروهای حشدالشعبی به عنوان دانشجو]

- اعتراض جمعی از استادان و پژوهشگران فلسفه به حذف ظرفیت پذیرش دانشجوی کارشناسی ارشد در گروه فلسفه‌ی علم دانشگاه صنعتی امیرکبیر

- هنوز، ما همه با هم نیستیم

- مرگ و مصدومیت 3 نفر از کارکنان درمانگاه بقیه الله ایلام در حادثه انفجار کپسول گاز اکسیژن

- جان باختن کارگر شرکت تولید کود و سموم شیمیایی نظرآباد حین کار با دستگاه مخلوط کن

*بیانیه‌ی انجمن صنفی معلمان کوردستان (مریوان و سروآباد، دیواندره، سقز و زیویه، سنندج و کلاترزان) در حمایت از کمپین 100 هزار امضا برای آزادی معلمان دربند

روز پنج شنبه 22 تیر، انجمن صنفی معلمان کوردستان (مریوان و سروآباد، دیواندره، سقز و زیویه، سنندج و کلاترزان) بیانیه‌ی ای بشرح زیر در حمایت از کمپین 100 هزار امضا برای آزادی معلمان دربند، منتشر کرد:

همکاران حق طلب، دانش‌آموزان عزیز و اولیای گرامی!

همچنانکه که مستحضرید سال‌هاست که عدالت آموزشی و توجه به آموزش با کیفیت در ایران به کما رفته و آموزش و پرورش در هیچ کدام از دولت‌ها جزو اولویت نبوده و برنامه‌ریزی اکثر دولت‌ها جز خسران فایده‌ای برای آموزش و پرورش نداشته است، اصل ۳۰ قانون اساسی شعاری برای فریب مردم بوده و هرگز اجرا نشده است و فاصله طبقاتی در ایران خصوصاً در بُعد آموزش به حدی رسیده که یادآور اختلاف طبقاتی است که در متون تاریخی از دوران حکومت ساسانیان برای ما نقل شده است. از طرف دیگر معیشت فرهنگیان و پرداختن به آن در تمام دول پیشرفته به وظیفه ذاتی برای تمام احزاب و معیاری برای سنجش عملکرد دولتهای برآمده از آرای مردم شده، در کشور ما نیز در شعار وسیله‌ای برای رسیدن اربابان به قدرت در دولت و مجلس بوده است و همه آن‌ها هنگام تبلیغات زمان انتخابات طوری از بهبود معیشت فرهنگیان صحبت کرده‌اند که سایر کارمندان دولت به

فرهنگیان غبطه می‌خورند اما در عمل تا کنون ثابت شده جملگی آنها شعاری دروغین، بیش نبوده است، همه‌ی دولت‌های مختلف از زیر بار مسئولیت شانه خالی کرده و چشم و گوششان را در برابر رنج و ستمی که بر فرهنگیان و دانش‌آموزان روا داشته شده، بسته‌اند. برای رفع این ستم‌های ناروا، فرهنگیان از تمام نقاط ایران صدای مطالبه‌گری صنفی خود را در قالب اصل ۲۶ و ۲۷ قانون اساسی بلند فریاد زده و خواهند زد، باشد که شنیده شود و گره از مشکلات دستگاه آموزش و پرورش این کشور بگشایند. اما نه تنها شنیده نشد بلکه تعدادی از فعالان صنفی که جریشان تنها دفاع از حقوق پایمال شده‌ی فرهنگیان و دانش‌آموزان بوده و به صورت مسالمت‌آمیز و بر اساس اصول مصرّحه قانون اساسی دست به اعتراض زدند از سوی دولت و نهادهای امنیتی با بی‌مهری روبرو شده و به جای شنیدن مطالباتشان و تلاش برای تحقق این خواسته‌ها با پرونده‌سازی‌های ناروا به زندان محکوم شده و یا در انتظار حکم‌های ناعادلانه می‌باشند. حذف رتبه‌بندی بر پایه گزارشات کذب و سلیقه‌ای، بازنشستگی پیش از موعد همراه با کاهش طبقه، اخراج و تبعید نمونه‌هایی از این احکام ناعادلانه است.

این فعالان صنفی جان و مال و زندگی خود را فدای احقاق حقوق ما و فرزندان ما کرده‌اند و روا نیست ما نسبت به سرنوشت آن‌ها بی تفاوت باشیم. بر همین اساس "کمپین یکصد هزار امضا برای حمایت از معلمان زندانی" تشکیل گردیده تا به ما یادآوری کند که همکاران خود را تنها نگذاریم و به مسئولین یادآوری نماید که اگر در آینده نزدیک مشکل معلمان زندانی و به ناحق حکم خورده حل نگردد فرهنگیان از تمام کنش‌ها و پتانسیل‌های قانونی موجود در حمایت از آنها استفاده خواهند کرد.

پیوستن به کمپین ۱۰۰ هزار امضا برای حمایت از همکاران زندانی کمترین کاری است که می‌توانیم انجام دهیم بنابراین انجمن صنفی معلمان کوردستان از همه‌ی فرهنگیان در تمام نقاط کشور و خصوصاً کوردستان تقاضا دارد به این کمپین پیوسته و با امضای خود ثابت کنند تا آزادی کامل همه‌ی همکاران در بند و رفع ظلم از دیگر معلمان به ناحق محکوم و حذف رتبه بندی شده، از پای نخواهند ایستاد.

همکاران شریف، می‌توانید با مراجعه به لینک زیر، نام خود را به امضا کنندگان این کمپین حمایتی بیفزایید

<https://fa.petitions.net/406678?u=8826850&s=102851291>

***دیدار دوستانه جمعی از فعالان صنفی معلمان تهران و البرز با خانم فرزانه ناظران پور**



شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران

***ما بازنشستگان با حکومت طرف هستیم نه با سازمان تامین اجتماعی!**

ثروت سازمان تامین اجتماعی در طی سالها و توسط چند نسل با پس انداز کارگران بدست آمده و این سازمان بعنوان یک سازمان بیمه گر فعالیت نموده است. از وظایف اصلی این سازمان "درمان کارگران و بازنشستگان" و "پرداخت حقوق دوران بازنشستگی" میباشد. در ابتدای انقلاب، سرمایه این سازمان به قدری زیاد بود که در ردیف چند نهاد اقتصادی ثروتمند همچون بانک مرکزی محسوب میگردید. اگرچه سرمایه این سازمان از اندوخته کارگران بدست آمده، ولی هیچگاه نمایندگان واقعی کارگران در مدیریت آن نقشی نداشته اند و این مدیریت کاملا در دست حکومتها بوده است. پس از انقلاب که گاه گفته میشد نمایندگان کارگران نیز در تصمیم گیری ها شرکت داشته اند، این به اصطلاح نمایندگان کارگران کسانی نبودند جز اعضای "خانه کارگر" که به دلیل وابستگی شان به حکومت، بجای آنکه منافع کارگران را در نظر بگیرند، منافع حکومت را در نظر می گرفتند .

قبل از انقلاب، حکومت مرکزی بقدری ثروت برای خود و اطرافیان خود داشت که نیازی نمیدید به سرمایه این سازمان دست درازی کند و در نتیجه، این سازمان میتواند بعنوان یک "سازمان بیمه گر" انجام وظیفه نماید. اما بعد از انقلاب، این سازمان همچون نهاد های اقتصادی دیگر مورد دستبرد مافیای ریز و درشت حکومتی قرار گرفت. حکومتی با چنین ماهیت مافیایی (ماهیتی نه از روی نفرت بلکه یک واقعیت) نه میتواند و نه میخواهد چرخ اقتصاد سرمایه داری را به حرکت در آورد.

سیاستهای حکومت که باعث ورشکستگی صنایع و شرکتها گردیده، همچنین باعث گردیده نهادهای اقتصادی و پول ساز سازمان تامین اجتماعی(شستا) نیز ورشکست گردند و قدرت پول سازی خود را از دست بدهند! به علت بحران اقتصادی و عدم جذب کارگر، دیگر "حق بیمه ای" بعنوان پس انداز به صندوق سازمان همچون گذشته ریخته نمیشود! در طول این چهل و چهار سال، دولت ها (حکومت) سهم خود از حق بیمه را به سازمان پرداخت نکرده اند! لایه های مختلف جامعه را در این سازمان بیمه کرده اند بشرط آنکه حق بیمه آنها را پرداخت نمایند ولی چنین نکرده اند! بجای پرداخت بدهی خود بصورت نقدی به سازمان، شرکتها و کارخانجات ورشکسته را به سازمان داده اند! مستقیم و غیر مستقیم دست در جیب سازمان کرده اند و امروزه دیگر، صندوق سازمان یکی از جیب های حکومت شده است! و حتی با وقاحت تمام فردی چون قاضی مرتضوی را در راس این سازمان به عنوان مدیرعامل قرار دادند که او هم با خیال راحت دست به اختلاس زد!

وقتی مدیریت سازمان در دست چنین حکومتی میباشد که مانند اختاپوس بر روی ثروت آن افتاده، تمام نکبت هایی که بر آن وارد شده یک امر طبیعی میباشد!! همین نکبتها بر دیگر نهادهای حکومتی (چون شهرداری، اداره مالیات، بانکها، وزارتخانه ها و) نیز وارد شده است!! حال در چنین شرایطی عده ای از دوستان از روی سادگی و عده ای از عناصر حکومتی از روی فریبکاری چنین میگویند که اگر نمایندگان کارگران در مدیریت این سازمان وارد شوند میتوانند آنرا اصلاح نمایند!! اولاً حکومت مگر اجازه میدهد "نمایندگان واقعی کارگران" انتخاب شوند؟! ثانیاً "نمایندگان واقعی کارگران" در این اتاق تاریک در میان یک عده مافیا مگر میتوانند کار مثبتی انجام دهند؟ هیچ کدام از نهادهای این حکومت اصلاح شدنی نیستند. کسانی که چنین ایده هایی را میدهند در حقیقت سازمان را جدا از حکومت میدانند، در صورتیکه اینچنین نیست. ما بازنشستگان با حکومت طرف هستیم نه با یک "اداره دولتی" بنام "سازمان تامین اجتماعی". "حقوق و افزایش حقوق" ما را حکومت متناسب با بودجه نوشته و یا نانوشته خود تعیین میکند و هرگز کم و یا زیاد بودن "سرمایه سازمان" در این پرداختها و یا افزایشها نقشی ندارد و "سازمان تامین اجتماعی" فقط بعنوان یک "اداره دولتی" پرداخت کننده آنها میباشد.

هر از گاهی گفته میشود "سازمان در حال ورشکسته شدن است" و ادامه میدهند که در چنین شرایط بحرانی سازمان، "حقوق بازنشستگان پرداخت نمیشود". این گفته ها از آن جهت مطرح میگردند که بازنشستگان اعتراضی به تاخیر در پرداخت حقوقها که در ماه های آینده روی خواهد داد، نکنند! و همچنین سخنی از گرانی ها و تورم ها به زبان نیاورده و خواهان افزایش حقوق نباشند!

با در نظر گرفتن این مسئله که نیمی از جمعیت این کشور با حقوقهای سازمان تامین اجتماعی زندگی میکنند، "ورشکسته شدن سازمان تامین اجتماعی" یعنی پایان عمر حکومت. گفته هایی چون "سازمان در حال ورشکسته شدن است"، برای مدت کوتاهی میتوانند جلو اعتراضات برای پرداخت های با تاخیر و یا افزایش حقوقهای پایین را بگیرند، اما هنگامیکه کارد به استخوان برسد، بازنشستگان در کف خیابان نشان خواهند داد: ما بازنشستگان با حکومت طرف هستیم نه با سازمان تامین اجتماعی.

اسماعیل گرامی

کارگر بازنشسته

***حذف دانشجو، جذب رزمجو**

[بیانیه فعالین دانشجویی دانشگاه تهران در واکنش به پذیرش نیروهای حشدالشعبی به عنوان دانشجو]

پیش از این نیز به اصطلاح استادان وابسته و شبه‌نظامیان بسیج را دیده بودیم که بر صندلی‌های غصبی تکیه زده‌اند و دست در جیب برادر بزرگ دارند، اما انگار برای تک‌قطبی شدن فضای دانشگاه کفایت نمی‌کردند و حالا باید شاهد لشکرکشی به دانشگاه باشیم. ما باید برویم تا آن‌ها بیایند، دانشگاه را با حذف و تعلیق و سرکوب از دانشجو خالی کرده‌اند و حالا نیروهای عاریتی گروه‌های نظامی عراقی را جایگزین ما می‌کنند.

بازار فروش تصاویر انسان و سرکوب آزادی‌خواهان به قدری گرم شده که آقایان برادر برادر گویان مهمان بر سر سفرهٔ پهن شده دعوت می‌کنند. بفرمایید، بنشینید، لقمه بزیند، صاحب‌خانه خود در حبس و اخراج و تعلیق است!

آموزش کالایی، کنکور تجاری و سهمیه‌های سیاسی، تهی‌دستان و زحمت‌کشان را حتی از ورود به دانشگاه ناامید و ناتوان کرده و حالا نیروهای نظامی را جایگزین دانشجویان می‌کنند.

بدعت زدوبندها و سهمیه‌های این‌چنینی در گام اول استاندار دوگانه‌ای را خلق می‌کند که عضو نظامی حشد الشعبی به سبب عضو نظامی حشدالشعبی بودنش به دانشگاه راه پیدا می‌کند اما طبقات پایین و نجس‌های* ایدئولوژیک جامعه حتی با نخبه بودن توانایی ورود به دانشگاه را ندارند و اگر داشته باشند هم به بهانه‌های مختلف، از حجاب گرفته تا فعالیت دانشجویی، حق تحصیلشان خصمانه سلب می‌شود. نتایج فعالیت‌های (ستاد اجرای فرمان خیابان 16-آذر) در گام دوم طراحی الگوی مدیریت نظامی کشور است که ظاهراً پیش‌نمایشش را با حضور اطلاعات، بسیج، سپاه و حشدالشعبی در دانشگاه تهران خواهیم دید.

در گرگومیش تاریخ دانشگاه تهران از سراینده‌گان آواز استقلال آکادمی رسیده‌ایم به سرسپردگانی که با مدیریت آتش به اختیار مسیر استبداد نظامی را ریل‌گذاری می‌کنند. حضور این افراد در قامت مدیران دانشگاه ماحصلی ندارد جز تداوم حیات چرخهٔ بلایا و بحران. امروز می‌دانیم که در دنیای ذهنی حضرات ما نه حقی برای تحصیل داریم و نه حقی برای زندگی.

۱۰ ماه از شروع قیام ژینا می‌گذرد، قیامی که ما در آن حق حیات را طلب کردیم و امروز حق حیات از مسیر بازپس‌گیری حقوق مدنی می‌گذرد. امروز چاره‌ای جز ایستادگی و پیشروی نداریم چراکه در دوراهی حذف و بقاء، انفعال به معنای تلف شدن است.

ما حضور نیروهای نظامی را در دانشگاه چه در لباس رزم و چه در لباس درس نمی‌پذیریم و در برابر آن مقاومت می‌کنیم. اجازه نمی‌دهیم بیش از این نام دانشگاه تهران را حماقت‌ها و بلاهت‌های خودفروختگان طماع و مزدوران دربار لکه‌دار کند.

در این گرگومیش ما با مقاومت خود با ایستادگی و پایداری نوید فردای روشنی را می‌دهیم که در انتظار ماست. پس نمی‌نشینیم دست روی دست نمی‌گذاریم و به شما اجازه حذف و انکار برابری طلبان و آزادی خواهان را نمی‌دهیم.

***اعتراض جمعی از استادان و پژوهشگران فلسفه به حذف ظرفیت پذیرش دانشجوی کارشناسی ارشد در گروه فلسفه علم دانشگاه صنعتی امیرکبیر**

حذف ظرفیت پذیرش دانشجوی کارشناسی ارشد در گروه فلسفه علم دانشگاه صنعتی امیرکبیر موجب نگرانی عمیق ما امضاءکنندگان این بیانیه شده است. ما این تصمیم را نادرست و نتیجه‌ی آن را به ضرر جامعه‌ی دانشگاهی فلسفه علم، به طور خاص، و فلسفه، به طور کلی، می‌دانیم و به آن معترضیم.

ما تأسیس گروه‌های فلسفه علم در کشور را، به‌خصوص در دانشگاه‌های علوم پایه و صنعتی، تصمیمی درست می‌دانیم که در پاسخ به نیازی واقعی گرفته شده است و بر آنیم که ضرورتی که تأسیس آنها را در حدود سه دهه قبل توجیه می‌کرد امروز بیش از پیش احساس می‌شود.

گروه فلسفه علم دانشگاه امیرکبیر در تمام سال‌های حیاتش از مهم‌ترین مراکز آموزش فلسفه علم در کشور بوده است. این گروه، در کنار انگشت‌شمار مراکز دانشگاهی و پژوهشی دیگر در کشور، مجالی را فراهم کرده است برای آموختن فلسفه و پژوهش درباره‌ی چالش‌های مختلف فلسفی، اجتماعی، و اخلاقی علوم. دانشجویان علاقه‌مندی که بسیاری از آن‌ها تحصیلات کارشناسی خود را در حوزه‌های علمی مختلف به انجام رسانده بودند در این گروه فرصت فلسفه‌آموزی و پی‌گیری دغدغه‌های پژوهشی خود را یافتند و امروزه در داخل و خارج از کشور بخشی از جامعه‌ی فلسفی ایرانی را تشکیل می‌دهند.

اعتقاد ما این است که از قضا امروز، پس از حدود سه دهه از تشکیل اولین گروه فلسفه علم در کشور، زمانی است که این مراکز باید به فکر بهره‌گیری از دانش و تجربه‌ی این فارغ‌التحصیلان برای غنای کیفیت خود باشند. متأسفیم که در کمال ناباوری شاهدیم که در عوض این اقدام، دانشگاه امیرکبیر تصمیم به حذف ظرفیت پذیرش دانشجوی کارشناسی ارشد در گروه فلسفه علم گرفته است. این تصمیم از یک سو باعث نگرانی عاجل دانشجویانی شده است که برای آینده‌ی تحصیلی و حرفه‌ای خود تصمیم به ادامه‌ی تحصیل در این گروه داشتند و با این هدف در کنکور کارشناسی ارشد شرکت کرده بودند. افزون بر این، چنین اقدامی در میان مدت و بلندمدت خساراتی جدی به جامعه‌ی دانشگاهی فلسفی کشور و اعتبار دانشگاه امیرکبیر می‌زند.

از سوی دیگر، آن چه درباره‌ی فرایند تصمیم‌گیری در دانشکده‌ی مدیریت، علم، و فناوری دانشگاه امیرکبیر شنیده می‌شود، و خودداری مسئولین دانشکده از ارائه‌ی توضیح به عموم جامعه‌ی فلسفی و به خصوص دانشجویان و اعضای هیأت علمی‌ای که آینده‌ی تحصیلی و حرفه‌ای آنها مستقیماً از این تصمیم متأثر می‌شود بر نگرانی ما افزوده است.

ما ضمن درخواست از مسؤولان دانشگاه برای تجدید نظر در این تصمیم از آنها می‌خواهیم اجازه ندهند آبروی یکی از مهم‌ترین نهادهای دانشگاهی کشور ما قربانی قاعده شدن چنین روندها و فرایندهای ناصوابی شود.

امضاء کنندگان:

ابراهیم آزادگان، دانشگاه صنعتی شریف/شهلا اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات/موسی اکرمی، استاد پیسکسوت فلسفه علم در ایران/کیوان الستی، مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور/حسن امیری‌آرا، مؤسسه‌ی پژوهشی حکمت و فلسفه ایران/حمید بهلول، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران/حامد بیکران بهشت، مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور/نعیمه پورمحمدی، دانشگاه ادیان/علی حسین‌خانی، مؤسسه‌ی پژوهشی حکمت و فلسفه ایران/مالک حسینی، پژوهشگر و مترجم فلسفه/محسن جوادی، دانشگاه قم/محسن زمانی، پژوهشگاه دانش‌های بنیادی/حسین شیخ‌رضایی، مؤسسه‌ی پژوهشی حکمت و فلسفه ایران/امیر صائمی، پژوهشگاه دانش‌های بنیادی/محمدهادی صفایی، پژوهشگاه دانش‌های بنیادی/هادی صمدی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات/ساجد طیبی، پژوهشگاه دانش‌های بنیادی/بابک عباسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات/لاله قدکپور/فراز قلبی، پژوهشگاه دانش‌های بنیادی/علیرضا کاظمی، پژوهشگاه دانش‌های بنیادی/امیراحسان کرباسی‌زاده، دانشگاه اصفهان/رضا کورنگ بهشتی، دانشگاه اصفهان/آیدین کیخایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی/امیر محمد گمینی، دانشگاه تهران/امیر مازیار، دانشگاه هنر/محمود مختاری، دانشگاه بهشتی/محمود مروارید، پژوهشگاه دانش‌های بنیادی/محمود مقدسی، پژوهشگر فلسفه/حسین معصومی همدانی، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران/منصور نصیری، پردیس فارابی دانشگاه تهران/حسین واله، دانشگاه بهشتی/حمید وحید، پژوهشگاه دانش‌های بنیادی/مهدی هاتف، پژوهشگر فلسفه علم/ابوتراب یغمایی، دانشگاه بهشتی.

هنوز، ما همه با هم نیستیم

رضا شهابی و کیوان مهدی

زندان اوین

ظرف این چند سال، تصاویر تلخی در خاطره‌ی جمعی ما نقش بسته است که شایسته نیست هیچ مردمی چنین باری را به دوش بکشد. یکی از این تصاویر فراموش‌نشده‌ی به خیزش آب خوزستان بازمی‌گردد. زمانی که در قلب نفت و گاز و پتروشیمی و معادن بیشمار و گرانه‌ها، در سرزمینی با تمدنی چندهزار ساله و زمین‌های مرغوب، با قابلیت کشت انواع محصولات زراعی و دسترسی به آب‌های آزاد و تجارت جهانی، فریاد اعتراض به تبعیض نظام‌مند و نابودی قلمرویی و حیات اجتماعی و محروم‌سازی فزاینده با شعارهای «ماء ماء عطشان الشط» و «کلا کلا للتهجیر» شنیده شد. اما در مقابل، بخشی از فعالان اجتماعی در حرکتی مناقشه‌برانگیز اقدام به ارسال بطری‌های آب معدنی برای مواجهه با منظومه‌ی در هم پیچیده‌ی بحران‌های خوزستان کردند.

ناگفته پیداست که خوزستان، همچون دیگر مناطق کشورمان، در این سالها شاهد تصاویر بسیار دلخراش‌تری بوده است، اما این تصویر جنبه‌ای نمادین دارد چون نشان می‌دهد خوزستان هم از حاکمان و سیاست‌گذاری‌های کلان آنها زخم خورده است، و هم از جانب بخشی از جامعه مدنی که حتی وقتی قصد همدلی و همراهی دارند، عملاً هیچ شناخت و تصویری از عمق و ابعاد مشکلات هموطنان خود ندارند. طبعاً این نگاه را نمی‌توان به عموم جامعه نسبت داد و اتفاقاً خیزش آب خوزستان با فریادهای همدلی و همراهی بسیاری از کردستان و لرستان و آذربایجان گرفته تا اصفهان و خراسان و کرج و دیگر نقاط همراه بوده است. با این حال، این تصویر یادآوری می‌کند که برخلاف شعارها و به رغم حسن نیت گروه‌های مختلف اجتماعی، ما هنوز آنطور که باید همه با هم نیستیم، چون هنوز شناخت عمیقی از درد و رنج همدیگر و ریشه‌های مشترک آنها نداریم.

وضعیت خوزستان تجلی سویه‌هایی از حاکمیت و ساختار تبعیض‌آمیز است که سایر نقاط کشور نیز به اشکال مختلف درگیر آن هستند (از پیامدهای فاجعه‌آمیز خشک شدن دریاچه ارومیه تا تبعیض علیه اقلیت مذهبی در سیستان و بلوچستان، و عدم امکان آموزش به زبان مادری در کردستان و آذربایجان و دیگر اقلیت‌های زبانی و ...). تا جایی که برخی از اصطلاح «خوزستانیزه شدن» برای اشاره به آینده‌ی این سرزمین استفاده می‌کنند. سند ننگین موسوم به نامه‌ی ابطحی، از جانب دفتر ریاست جمهوری در سال 1377 که بر ضرورت تغییر بافت جمعیتی مردم عرب استان خوزستان و سیاست کوچ اجباری آنان تأکید می‌کرد تنها یک نمونه است که نشان می‌دهد خشک شدن عامدانه‌ی تالاب‌ها، طرح‌های مهاجرت اجباری، عدم سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، نابود کردن زیست‌بوم و شرایط حیات، و مجموعه‌ی شرایط خوزستان و دیگر حاشیه‌ها و زندگی روزانه‌ی به حاشیه رانده شده‌ها نه نتیجه‌ی ضعف یا اشکال مدیریتی، بلکه ماحصل نظم حاکمیتی مبتنی بر تبعیض است.

مکانیسم‌های طرد و دیگری‌سازی و به حاشیه راندن حقوقی، سیاسی و اجتماعی، و نظام اقتصادی که گذران زندگی یک گروه یا جمعیت را به بهای زندگی گروهی دیگر رقم می‌زند، مدتها است که در خاک این سرزمین ریشه دوانده است (فراموش نکنیم که طرح جنجالی انتقال آب کارون به زاینده رود به زمان پهلوی بازمی‌گردد). به بیانی، مناسبات اجتماعی و نظام امتیازورزی در جامعه ما نه تنها به سود یک اقلیت به شدت کوچک عمل می‌کند، بلکه با ایجاد و تشدید گسل‌ها و شکاف‌های متعدد و چند لایه و با به حاشیه راندن گروه‌های متعدد و ایجاد حاشیه‌های جدید بقای خود را تضمین می‌کند. هر برنامه‌ای برای بهبود وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی باید با این تبعیض ساختاری در ریشه‌هایش درگیر شود.

ما با یک موقعیت ثابت میان مرکز و حاشیه طرف نیستیم، بلکه با یک ماشین تولید حاشیه/مرکز مواجه هستیم که پیوسته بخشهایی از جامعه را به حاشیه می‌راند، و در دل مرکز، هسته‌ی قدرت کوچکتری تشکیل می‌دهد، و در حاشیه نیز حاشیه‌های جدید تولید می‌کند. اقلیت‌های قومیتی، جنسیتی و مذهبی، موقعیت‌های طبقاتی و جغرافیایی، و هر شکلی از تفاوت در این ماشین به تقابلی به نفع مرکز و برای چپاول بیشتر به حاشیه رانده شده‌ها تبدیل می‌شود. و ما که هر کدام به طریقی مورد این تبعیض نظام‌مند قرار گرفته‌ایم گاه نتیجه‌ی آن را با علت آن اشتباه می‌گیریم. مثلاً کارگر بی‌ثباتی که بدون قرارداد و امنیت شغلی کار می‌کند، کارگران استخدام رسمی را به عنوان دلیل شرایط دشوار کاری خود می‌بیند، و کارگران با سابقه، افزایش بیشتر حداقل دستمزد به نسبت افزایش حقوق‌های بالاتر از حداقل وزارت کار را دلیل فقیرتر شدن خود می‌دانند. به همین سیاق، تبعیض‌های نظام‌مند

علیه کردستان، خوزستان، سیستان و بلوچستان و سایر اقلیتهای قومیتی نتیجهی تقابل‌های ذاتی میان اقوام نیست. برعکس، این نظام مبتنی بر تبعیض است که تفاوت‌های قومیتی را به دستاویزی برای رشد نامتوازن به ضرر اقلیت‌های قومیتی تبدیل می‌کند.

کلاف سردرگمی که امروز با آن مواجه هستیم با این منطق سازوکار روشنتری پیدا می‌کند. طبقه، قومیت، و جنسیت سوخت عمده‌ی این ماشین تبعیض و تولید حاشیه را تأمین می‌کنند.

این محورهای سه‌گانه‌ی تبعیض چنان در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی یکدیگر را تشدید می‌کنند که معمولاً پیدا کردن منشأ مشترک میان آنها بسیار دشوار است. در مقابل، خیزش آب خوزستان، جنبش ژینا، و اعتراضات و تحرکات کارگری و معیشتی در چند سال گذشته مولفه‌ها و خواسته‌های مشترکی را به نمایش گذاشتند که حاکی از همگرایی مبارزات در این محورها است. اما هنوز گفتمان‌های تقابلی‌آمیز و جداکننده بر نیروهای فراگیر و پیوند دهنده میان این عرصه‌ها غلبه دارند. امروز نیاز داریم جامعه‌ای را تصور کنیم که در آن تفاوت‌ها به جای اینکه دستاویزی برای چپاول حاشیه و تمرکز قدرت باشند، شالوده‌ای برای اعتلا و رشد فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی تمام گروه‌های اجتماعی را تشکیل دهند، جایی که تکثر هویت‌ها در یک کلیت یکپارچه از میان نرود، و هیچ فرد و گروهی در آن شهروند ناقص و درجه دو به حساب نیاید. نخستین قدم در راه چنین جامعه‌ای ارج گذاشتن بر تفاوت‌ها، و به رسمیت شناختن وجود موقعیت‌های حاشیه‌ای مبتنی بر جنسیت، قومیت، و طبقه است. جامعه‌ی تکه پاره‌ی ما فقط زمانی ترمیم می‌شود که ما از زخم‌هایمان به یکدیگر جوش بخوریم و تنها با اتکا به مرهم مشترک این زخم‌ها می‌توانیم فریاد بزیم که حقیقتاً ما همه با هم هستیم.

رضا شهابی و کیوان مهندی

زندان اوین، تیرماه 1402

***مرگ و مصدومیت 3 نفر از کارکنان درمانگاه بقیه الله ایلام در حادثه انفجار کپسول گاز اکسیژن**

روز پنج‌شنبه 22 تیر، بر اثر انفجار کپسول گاز اکسیژن در واحد تاسیسات درمانگاه بقیه الله ایلام واقع در زیرزمین این واحد درمانی مسئول واحد فنی در دم جان باخت و یک زن و مرد از کارکنان این درمانگاه مصدوم و به بیمارستان منتقل شدند.

***جان باختن کارگر شرکت تولید کود و سموم شیمیایی نظرآباد حین کار با دستگاه مخلوط کن**

یک کارگر 43 ساله شرکت تولید کود و سموم شیمیایی شهرستان نظرآباد در استان البرز حین کار با دستگاه مخلوط کن دستش قطع شد و به دلیل شدت جراحات وارده در دم جان خود را از دست داد.

akhbarkargari2468@gmail.com